



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

کودک رشد ۳



ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی در پی ۲۲۹ • آذر ۱۴۰۰ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

سلام خدا بر حضرت محمد (ص) و خانواده‌ی پاک او

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۳

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • آذر ۱۴۰۰
شماره‌ی پی‌درپی ۲۲۹

مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی

سرمدیر: مه‌ری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۶
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را

به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲-۸۸۳۰۱۴۷۸، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت اُفست

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در دسترس شماست. کافی است رمزبینه‌ی پاسخ سریع را با گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.

تصویرگر روی جلد: ثنا حبیبی‌راد

تصویرگر صفحه فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سیمه انوری‌زاده، احسان مهرجو

- ۱ درخت مهربان
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۳ پرستار
- ۴ پرستار کوچک
- ۵ کیک بلوط یا نان گردو؟
- ۶ مراقب پرنده‌ها باشیم
- ۸ ماشین پلیس
- ۱۰ شعر
- ۱۲ تاب سنجابک
- ۱۳ قارقور قارقور
- ۱۴ پاهای پردردسر
- ۱۵ قصه کوچولو
- ۱۶ خانه‌ی حیوانات
- ۱۸ نمایش؛ بخواب تا بهار
- ۲۰ ژیم ژیم ژیمناستیک
- ۲۲ تابلو با سنگ و چوب
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ دوست‌های جورواجور
- ۲۶ بازی و سرگرمی
- ۲۸ خواب خرگوشی
- ۲۹ خندونک
- ۳۰ نقاشی چاپی
- ۳۲ عدس بازیگوش





درخت مهربان

● تصویرگر: کیانا میرزایی

سلام بچه‌ها

من درخت‌ها را خیلی دوست دارم. فکر می‌کنم درخت‌ها دلشان برای بچه‌ها تنگ می‌شود؛ مثل پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها که برای نوه‌های خوبشان دل تنگ می‌شوند.

وقتی هم سن شما بودم، در حیاط خانه‌ی مادر بزرگم درخت توت بزرگی بود؛ خیلی بزرگ. من و دختر خاله‌هایم دست‌ها را به هم می‌دادیم و دورش حلقه می‌زدیم، اما باز هم دست‌های ما به هم نمی‌رسید. باد که می‌آمد، توت‌های درشت و شیرینش پایین می‌ریختند. آن وقت توی خاله‌بازی‌مان توت هم داشتیم.

این روزها دلم برای درخت خانه‌ی مادر بزرگ تنگ می‌شود. حتماً خیلی پیر شده است! شاید منتظر است بچه‌ها باز هم بیایند و زیر سایه‌اش خاله‌بازی کنند.

مهری ماهوتی



روزهای مهم ماه



● مهری ماهوتی ● تصویرگر: مهسا تهرانی



۱۹ آذر

ولادت حضرت زینب (س) و روز پرستار
او دختر حضرت زهرا (س) و حضرت علی (ع) بود. مهربان‌ترین عمه‌ی دنیا بود. روز پرستار مبارک.



۷ آذر

روز نیروی دریایی
بابام توی نیروی دریاییه
آقا پلیس دریای آبیّه



۲۷ آذر

شهادت حضرت فاطمه (س)
پیامبر (ص) دخترش را خیلی دوست داشت.
ما هم حضرت فاطمه (س) را دوست داریم.



۳۰ آذر

شب یلدا
اولین شب سرد زمستان
آورده به خانه چند مهمان

۱۲ آذر روز معلولان

هر کس تلاش کند موفق می‌شود،
حتی اگر عضوی از بدنش سالم نباشد.





● شاعر: سمیه بابایی
● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

پرستار

دیروز در خانه
مُحکم زمین خوردم
گفتم بیا مامان
از دردِ پا مُردم

مامانِ من فوری
آمد به دیدارم
با مهربانی گفت:
«من یک پرستارم»

وقتی که نازم کرد
راحت شدم از درد
آن وقت با یک بوس
من را مرخص کرد



پرستار کوچک

● کبری بابایی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو



خدای خوبم سلام

امروز من کمی گریه کردم. آخر داداش کوچولوی من تب داشت و ناله می‌کرد. مامان بیمارستان بود. او پرستار است و باید از مریض‌ها مراقبت کند. من به مامان بزرگ کمک کردم. دستمال نمدار روی پیشانی داداشی گذاشتم. برایش قاشق و شربت آوردم، سوپش را هم زدم تا خنک شود.

خدایا من امروز خیلی خسته شدم، اما مامان از کار من خوش حال شد. پشت تلفن گفت: «چه خوب که یک پرستار هم در خانه داریم!»

مامان برایم گفت که حضرت زینب^(س) توی کربلا یک پرستار خیلی مهربان بود. او از بچه‌ها، مریض‌ها و زخمی‌ها مواظبت می‌کرد. من با این کارم حتماً او را خوش حال کرده‌ام. حالا حال داداشی بهتر است. مامان هم می‌تواند با خیال راحت از مریض‌هایش پرستاری کند.

خدا جانم من هم وقتی بزرگ شدم، دوست دارم پرستار شوم؛
مثل مامان، مثل حضرت زینب^(س).





کیک بلوط یا نان گردو؟

● کلر ژوبرت ● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

ننه موشه از موموشی پرسید: «دوست داری کیک بلوط پیزم یا نان گردو؟»
موموشی جواب داد: «هر دو.»
ننه جان گفت: «باید یکی را انتخاب کنی.»
موموشی هر دو تایش را دوست داشت. از لانه بیرون دوید تا نظر کلاغ را بپرسد. کلاغ گفت: «خوش به حالت! چون می‌توانی یکی از این دو تا را داشته باشی.»
موموشی به لانه برگشت. به ننه جان گفت: «آن را می‌خواهم که زودتر آماده شود.»
ننه موشه زود نان گردو پخت. موموشی یک تگه‌اش را برای کلاغ برد، اما یک دفعه دلش کیک بلوط خواست. همین‌طور که نان خوش‌مزه‌اش را می‌خورد، به کلاغ گفت: «چه شکم بی‌فکری دارم! ما باید از چیزی که الان داریم خوش‌حال باشیم، مگر نه؟»
نوک کلاغ پر از نان گردویی بود. برای همین کله‌ش را تکان داد و گفت: «اوغوم، اوغوم.»
یعنی: «درست است. درست است.»



مُراقب پرنده‌ها باشیم

● ندا احمدلو
● تصویرگر: سحر صدارت

سلام بچه‌ها! من یک پرنده‌ی آزاد هستم. یعنی ممکن است من را هر کجا ببینید. مثلاً توی حیاط خانه، بالکن، خیابان یا پارک. ما پرنده‌ها بچه‌ها را خیلی دوست داریم. اگر شما مراقب ما باشید، کمتر مریض می‌شویم. بیشتر و شادتر زندگی می‌کنیم. برای مواظبت از ما، خوب است بدانید:



همیشه یک ظرف آب تمیز برای ما بگذارید. ما خیلی وقت‌ها تشنه می‌شویم و جایی برای آب خوردن پیدا نمی‌کنیم.



بهترین غذا برای پرنده‌ها دانه‌ی ارزن است. وقتی ارزن می‌خوریم، سبک‌تر پرواز می‌کنیم. البته تخم جارو، جو و ماش را هم دوست داریم.



باقی‌مانده‌ی غذاهای خودتان را برای ما پرنده‌ها نریزید. اگر پرنده‌ها غذاهای پخته بخورند، مریض می‌شوند.



در تابستان برای ما خیار و هندوانه بگذارید. این طوری کمتر تشنه می‌شویم.



اگر جوجه‌های پرنده‌ها را جایی دیدید،
آنها را برندارید.



ما پرنده‌ها عاشق خرده‌نان هستیم.



گوشت، گندم، شیر، پنیر و
نان کپک‌زده به ما ندهید.



راستی! ما پرنده‌ها سبزی جعفری
را خیلی دوست داریم. پشت پنجره
برای ما جعفری بریزید.



مانمی‌توانیم هسته‌ی میوه‌ها را قورت بدهیم.
ممکن است با خوردن هسته خفه شویم.
پس حواستان باشد که آلبالو یا گیلاس به
ما ندهید.



ماشین پلیس



بوق بوق یک ماشین پلیس بود. خیلی دوست داشت بچه‌های گم شده را پیدا کند. رفت توی خیابان. رسید به یک پسر قد بلند. پسر داشت لیس لیس بستنی می خورد. بوق بوق گفت: «کوچولو! گم شده‌ای؟»

پسر گفت: «من هیچ وقت گم نمی شوم. هم شماره‌ی تلفن بابایم را حفظم، هم مامانم و هم خاله‌ام را.» ماشین پلیس بوق بوق جلو رفت. رسید به یک پسر قد کوتاه. پرسید: «گم شده‌ای؟»

پسر گفت: «نه، من راه خانه‌مان را بلدم.»

بوق بوق رفت. رسید به یک پسر تپلو. پرسید: «تو هم حتماً گم نشده‌ای! مگر نه؟»

تپلو گفت: «بله که گم شده‌ام! چرا من را پیدا کردی؟»

بوق بوق گفت: «دوست دارم پیدایت کنم. آخر من ماشین پلیسم!»

تپلو گفت: «اگر راست می‌گویی، این دفعه چشم بگذار. اگر توانستی من را پیدا کنی، زرنگی.»

بوق بوق چشم گذاشت و تاده شمرد. پسر پرید و بالای درخت قایم شد.

بوق بوق گشت و گشت، اما پیدایش نکرد. داد زد: «پس کجایی تو؟»

تپلو داد زد: «من این بالا گیر کرده‌ام. کمک کمک!»

بوق بوق گفت: «من که نردبان نیستم؟»



عباس عرفانی‌مهر
تصویرگر: ثنا حبیبی‌راد

همان موقع بابای پسر تپلو آمد. از درخت رفت بالا. تپلو را نجات داد. بعد به بوق بوق گفت: «اگر تو نبودى، پسرَم را پیدا نمى کردم.»
بوق بوق خندید و رفت دنبال یک بچه‌ی گم‌شده‌ی دیگر.





پرستو

● منیره هاشمی

پرستو به من گفت:
هوا سرد شد، سرد
و با سرعت از من
خداحافظی کرد

سفر رفت حتماً
گُمک کن خدایا
دوباره بیاید
پرستو به این جا



کلید

● مریم اسلامی

یَواش بیا، یَواش برو
گوش می کنی؟ من کلیدم
جیبِ شما سوراخ شده
خودم از این گوشه دیدم

اگر که من سُر بخورم
می افتی توی دَرِدِ سر
با دفتر و کیف و کتاب
باید بشینی پُشتِ در



پرده‌ی گل‌گلی

● منیژه علوی زاده لطفی

یه پارچه بود دراز بود
گل‌گلی بود و ناز بود

مامان اونو خریدش
آورد خونه، بُریدش

همچون و همچنین کرد
دوختش و پُرچینش کرد

خیلی عزیز دُردونه شد
پَرده‌ی آشپزخونه شد



● تصویرگر: یگانه یعقوب‌تژاد

گنجشکانه

● زهرا داوری

گنجشک خانم صُبح زود
صبحانه‌اش آماده شد
یک مُشت ارزن‌های ریز
یک لقمه نان قَدِ نخود

پُر شد حیاط خانه‌مان
از جیک جیکِ شاد او
ای وای! من یادم نبود
پس چایِ گنجشکانه کو؟



تابِ سنجابک



• حسیب یوسفزاده • تصویرگر: نرگس جوشش





● نرگس افروز
● تصویرگر: زینب بدری

قار قور قار قور

قار قور قار قور... این صدای شکم قورباغه کوچولو بود. این طرف و آن طرفش را نگاه کرد. هیچ کس نبود. دستش را گذاشت روی شکمش و گفت: «هی، چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی همه بداند من خیلی وقت است مگس نخورده‌ام؟!»
شکم قورباغه کوچولو باز هم قار قور کرد. آرام گفت: «خب بابا یواش‌تر!»
ماهی دم‌کوتاه که از صدای شکم قورباغه از خواب پریده بود، گفت: «ای بابا، خب بهش مگس بده!» و سر خورد و رفت زیر آب تا بخوابد.

شکم قورباغه باز هم قار قور کرد. قورباغه کوچولو پرید، نشست روی سنگ و گفت: «باید مگس بگیرم.» زبانش را ویژ فرستاد بیرون. یک مگس گرفت و تندی قورت داد.
- چه خوش‌مزه بود!

و دوباره یکی دیگر و باز هم یکی دیگر گرفت و قورت داد. شکم قورباغه کوچولو سیر شد.
دیگر قار قور نکرد. آن وقت قورباغه کوچولو با خوش‌حالی پرید پیش دوستانش تا با هم قور قور آواز بخوانند و پیرپیر بازی کنند.



پاهای پردردسر



● فهمیده فتوره‌چی

● تصویرگر: لاله ضیایی



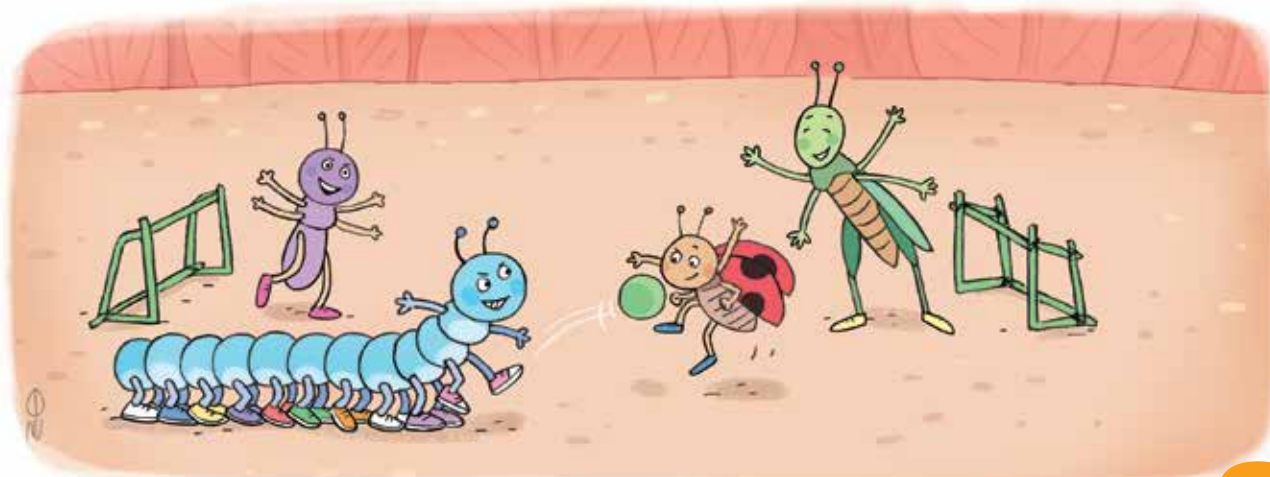
باید کفشامو
بپوشم.

بیا بازی کنیم
پاپالی!

آخ جون! الان همه‌ی
کفشهامو می‌پوشم.



خسته
شدم!





سیاه منم

● مریم عاطفی

قرمز گفت: «من می‌روم پیش انار و آلبالو.»

سبز گفت: «چه خوب! من هم می‌روم

پیش کلم و کاهو.»

کلاغ بالای سرشان بلند قار قار کرد.

سبز ترسید. پرید توی بغل قرمز.

قرمز گفت: «چرا من سیاه شدم!؟»

سبز گفت: «من هم سیاه شدم!» باهم گفتند: «حالا کجا برویم!؟» کلاغ گفت: «پیش خودم.»

سیاه را برداشت و گذاشت روی بال خودش. سیاه بود، سیاه‌تر شد.

خندید و گفت: «نه آلبالو، نه انار، سیاه منم، قار قار.»



قطار پیر

● فرزانه فراهانی

قطار یک‌عالمه بچه را سوار کرد ببرد گردش. از جنگل گذشت. به دشت رسید. یک دفعه

یک خرگوش پرید جلو. قطار یک سوت بلند کشید. ایستاد و گفت: «بدو برو تا زیرت نکرده‌ام!»

خرگوش پرید و رفت. قطار خواست دوباره راه بیفتد. به چرخ‌هایش فشار آورد.

واگن‌هایش را این‌وری کرد، آن‌وری کرد. هر کاری کرد، نشد که نشد.»

از ریل بیرون آمد. گفت: «بهتر است همین‌جا

بمانم.» یکی از بچه‌ها گفت: «این‌جا که خیلی قشنگ

است!» بچه‌ها دویدند بیرون و گفتند: «از همه‌جا بهتر

و قشنگ‌تر است!» این‌طوری شد

که قطار پیر همان‌جا ماند

و مسافر‌خانه‌ی بچه‌ها شد.





فانهای حیوانات

● مجید عمیق
● تصویرگر: سولماز جوشقانی

ما انسان‌ها در خانه‌هایی که می‌سازیم زندگی می‌کنیم.
شما می‌دانید حیوانات در کجا زندگی می‌کنند؟

بیشتر حیوانات وحشی در جنگل
زندگی می‌کنند؛ مانند پلنگ.



بعضی حیوانات هم وحشی نیستند،
اما در جنگل زندگی می‌کنند؛ مانند گوزن.



بعضی‌ها اهلی‌اند و کنار ما انسان‌ها
زندگی می‌کنند؛ مانند گاو، اسب،
گوسفند، مرغ و خروس.



بعضی‌ها در قطب شمال زندگی می‌کنند؛ مانند خرس قطبی.
بعضی‌ها هم در قطب جنوب، مانند پنگوئن.



بعضی‌ها در سوراخ‌های زیر زمین زندگی می‌کنند؛
مانند خرگوش و روباه.

بعضی‌ها در صحراها و بیابان‌ها
زندگی می‌کنند؛ مانند موش صحرائی.



بعضی‌ها در دریاها و اقیانوس‌ها
زندگی می‌کنند؛ مانند نهنگ.





بنوآب تا بهار

بازبگراڻ: درخت بی برگ و میوه، قورباغه، غاز، کلاغ

درخت (وسط صحنه): سلام. من درخت هستم. این پای منه، این هم دستم. برگام کو؟ باد همه شو ریخت. میوه هام کو؟ باغبون همه شو چید. حالا برگ و میوه ندارم. عوضش دوستای خوبی دارم. **درخت:** (کج می شود. دستش را بالا می برد. گوش می کند) می شنوین؟ یکی شون صداش میاد. صدای آوازش میاد. شما هم مثل من قور قور کنین تا این طرف بیاد. قورررر...

(بچه ها با درخت قورقور می کنند. قورباغه ای پیپر وارد می شود.)

درخت: سلام قورقوری. اومدی یا داری می ری؟

قورباغه: دارم می رم یه جای دور. رودخونه ای، برکه ای پیدا کنم. آواز بخونم و حسابی شنا کنم. الان هم دیرم شده... قورررر (پیپر بیرون می رود.)

درخت: من دوستای دیگه ای هم دارم. اونا وقتی می خوان سفر برن، روی شاخه هام می شینن و خستگی در می کنن. (دوباره کج و راست می شود و گوش می کند.) می شنوین؟ صداشون میاد بیابین ما هم بال بزیم. غاغا صداشون کنیم.

(بچه ها مثل درخت دست هایشان را تکان می دهند و غاغا می کنند. دو مرغابی وارد می شوند.)

درخت: کجا می رین مرغابی ها؟ با این همه سرو صدا؟

مرغابی ها: غا... غا... یه جایی که باد نیاد هو بکشه بترسیم. بارون نیاد سرد بشه بلرزیم. حالا هم دیرمون شده. باید زود بریم غا...

درخت: همه رفتن، چقدر تنها شدم.

(یک نفر از کنار صحنه روی درخت برف شادی می پاشد.)



درخت: (با تعجب) این دیگه چیه! از کجا میاد! نه بارونه، نه باد.
کلاغ (می آید. دور درخت می چرخد): قار... قار... این برف ریزه میزه،
از آسمون می ریزه.

درخت: چه قدر سردم شده. دارم می لرزم. (می لرزد).
کلاغ: برای همینه که باید بخوابی؛ و گرنه یخ می زنی.

درخت: (چند بار خمیازه می کشد) من... نمی خوام... خوابم... میاد... (می خوابد).
کلاغ: لالا لالا قار. بخواب تا بهار. وقتی بشی بیدار
به جای برف، یه عالمه شکوفه داری. حالا من
می رم تا بقیه ی درختارو خبر کنم. قار قار،
بخواب تا بهار.





ژیم ژیم ژیمناستیک

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

ژیمناستیک یک ورزش خوب و مفید است. این ورزش به شما یاد می‌دهد راه رفتن و بالا و پایین پریدن را درست انجام دهید. تمرین‌ها بدن شما را گرم و نرم و قوی می‌کنند.

تو یک گُلی!

کنار یک دیوار بنشین تا مطمئن شوی کمرت کاملاً صاف است. حالا کف پاهایت را به هم بچسبان. هر دو دست را بالای سرت ببر.



کفشدوزک را دنبال کن

پاهایت را دراز کن. دست‌هایت را روی ران‌هایت بگذار و آرام آرام خم شو تا دستت به کف پایت برسد. فکر کن یک کفشدوزک آنجانشسته است. وقتی دستت به کف پا برسد، او می‌پرد.

یک دست، یک پا

روی زمین بنشین و پاهایت را دراز کن. سعی کن بدون اینکه کمرت خم شود، با دست راستت کف پای چپ را بگیری. زانویت را خم نکن. حالا برعکس.



سُرسره درست کن!

به پشت بخواب. حالا کمرت را از زمین بلند کن و سعی کن مچ پاهایت را بگیری. سرت را اصلاً از زمین جدا نکن. حالا تو مثل یک سرسره شده‌ای.



سرت را به پایت برسان

روی شکم بخواب. کف دست‌هایت را روی زمین بگذار. سر و سینه‌ات را بالا بیاور. حالا پاهارا به سمت سرت خم کن و سرت را عقب بکش. زیاد به خودت فشار نیاور.





تابلو با سنگ و چوب

وسایل لازم: سنگ، قلم مو، گواش، شاخه‌ی خشک، خزه، تنه‌ی درخت، پوست تخمه و چسب مایع.

۱. با گواش قرمز یک خط کمی گرد روی سنگ می کشیم. داخل آن را رنگ می کنیم.

۲. چشم را با رنگ مشکی مشخص می کنیم.

۳. سنگ و شاخه را با چسب به تخته می چسبانیم.

۴. برای نوک می توانیم از یک تخمه‌ی آفتابگردان استفاده کنیم.

۵. خزه‌ها را به عنوان برگ دور شاخه می چسبانیم.

تابلوی قشنگ ما آماده است.





نیم وجبی‌ها

نویسنده: حمیده رضایی
تصویرگر: غزاله باروتیان
ناشر: کتاب جمکران
تلفن: ۰۲۵-۳۷۲۵۳۳۴



نیم وجبی خیلی خیلی غصه می خورد. او حانیه را خیلی دوست داشت. یک روز مثل همیشه نشسته بود بین پارچه‌ها و غصه می خورد. یک دفعه...
کتاب نیم وجبی‌ها پنج داستان کوتاه دارد. «حانیه و کش نیم وجبی، موحنایی و پارچه‌ی نیم وجبی، دوستان نیم وجبی، نیم وجبی گل گلی، نیم وجبی چین چینی.»

سوغاتی

شاعر: مهری ماهوتی
تصویرگر: حدیثه قربان
ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تلفن: ۰۲۱-۲۲۹۴۰۰۵۴



شعرهای این کتاب درباره‌ی مسافر، نمازخواندن، عطرزدن و چیزهای دیگر است. سوغاتی یکی از شعرهای آن است.

اسپند دونه دونه
بوش پیچیده تو خونه
اسپند کجاس، پشت در
بابام می یاد از سفر
بابام قشنگه، ماهه
با سوغاتی تو راهه

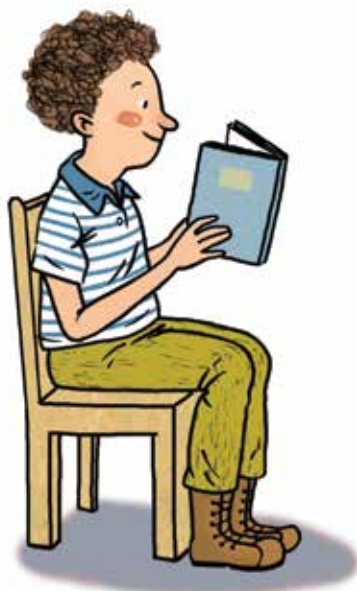
● آمنه شکاری
● عکاس: اعظم لاریجانی



دوست‌های جورواجور



سلام!
اولین بار که خودت را توی آینه دیدی، یادت هست؟ من هم یادم نیست، چون خیلی کوچولو بودم! اما حالا دیگر می‌دانم چه شکلی‌ام و با بقیه چه فرقی‌هایی دارم.
مثلاً قدم از بعضی‌ها بلندتر است و از بعضی‌ها کوتاه‌تر. اما هم خودم را دوست دارم و هم بقیه‌ی آدم‌ها را.
حتماً تو هم مثل من می‌دانی که با بقیه چه فرقی‌هایی داری!



من و دوستانم برایت نوشته‌ایم که با هم چه فرقی‌هایی داریم. یکی هم تو بگو!
من: موهای من فر فری است.
تو:

دوست اولی: پاهای من کم توان است. من از عصا استفاده می‌کنم.
تو:





دوست دوّمی: چشم‌های من ضعیف است.

من عینک می‌زنم.

..... تو



دوست سوّمی: رنگ پوست من تیره است.

..... تو:

دوست چهارمی: من به زبان شهر خودم حرف می‌زنم،

اما زبان فارسی را هم دوست دارم.

..... تو:

اوه! چقدر با هم فرق داریم!
حالا من و تو می‌دانیم که آدم‌ها شبیه
هم نیستند. اما همه‌ی آن‌ها می‌توانند
با هم دوست باشند.

من هم خوش‌حالم! می‌دانی چرا؟
چون می‌توانم یک عالمه دوست
جورواجور داشته باشم! یکی از آن‌ها
هم «تو» هستی!





باد همه چیز را به هم ریخته است.
چهار چیز مربوط به هم را به یکدیگر وصل کن.

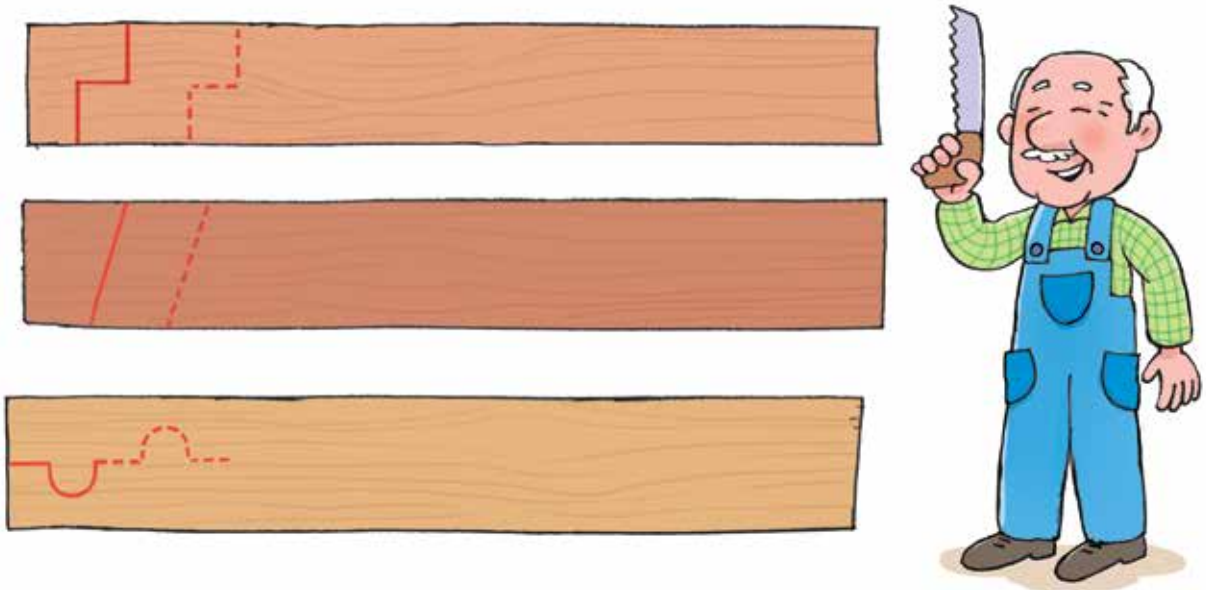


طرح و اجرا: ناله ضیائی

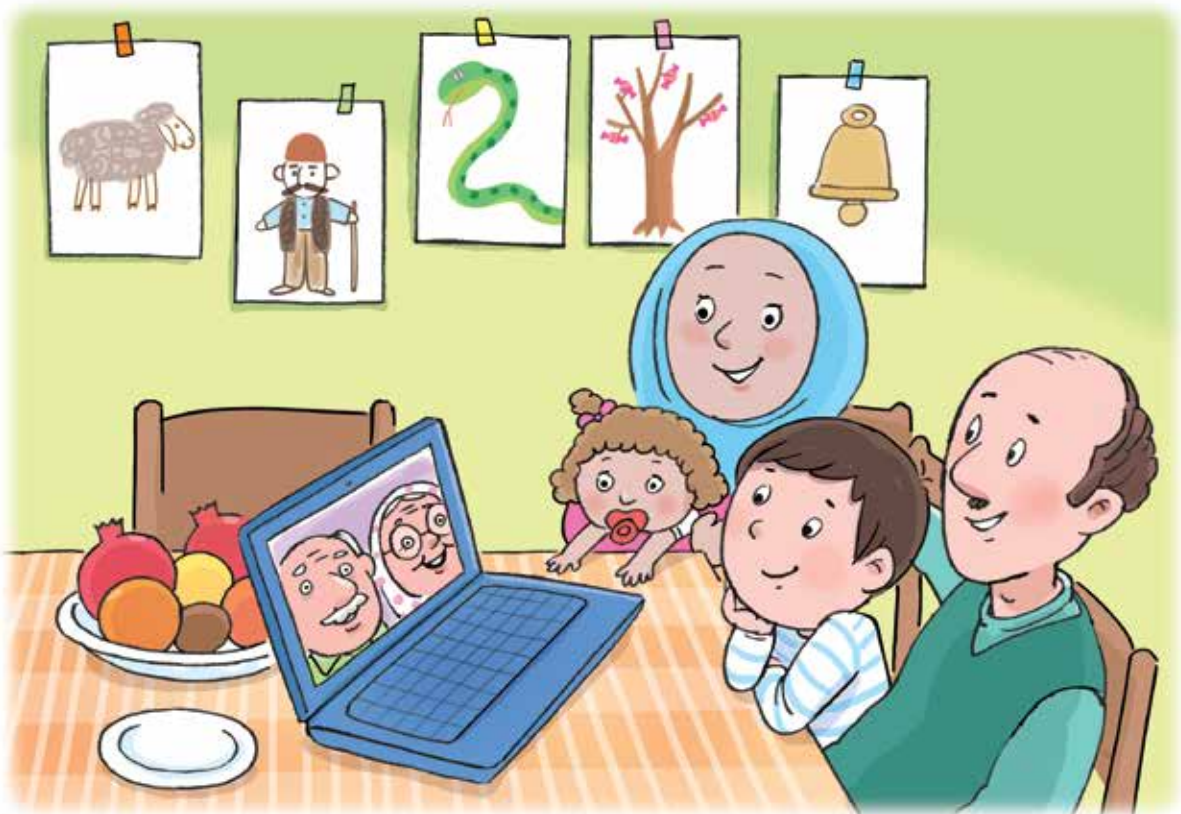
شایان برای پختن کیک، چه چیزهایی لازم دارد؟ سه تا از آن‌ها را بنویس.
مزه‌ی خوراکی‌های روی میز را هم در جدول بنویس.



شکل های روی چوب ها را ادامه بده.



شب یلدا بود. کامران از مادر بزرگ خواست با نقاشی های او یک قصه تعریف کند. تو هم می توانی با نقاشی ها یک قصه بگویی. صدایت را ضبط کن و برای مادر بزرگت بفرست.





• مریم سعیدخواه
• تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

خواب خرگوشی

ماشی به آسمان نگاه کرد و گفت: «وای دیر شد! الان مسابقه شروع می‌شود. پس چرا میشی نیامد؟» بعد بدو بدو رفت توی لانه.
 میشی خوابیده بود. ماشی صدا زد: «مگر امروز مسابقه نداری؟» میشی با چشم‌های بسته گفت: «چقدر سر و صدا می‌کنی! بگذار کمی بخوابم.»
 ماشی داد زد: «مسابقه، مسابقه، مسابقه! تو امروز مسابقه داری. فراموش کرده‌ای؟»
 میشی خرگوشه تازه یاد مسابقه افتاد! خواست چشم‌هایش را باز کند، اما نشد. چشم‌هایش حسابی ورم کرده بودند.
 ماشی گفت: «نکند باز دیر خوابیدی! من شب‌ها زود می‌خوابم، برای همین صبح سر حال هستم.»

میشی غلتی زد و از جایش بلند شد. خمیازه کشید. کم‌کم چشم‌هایش باز شدند. بیرون لانه را نگاه کرد. یک دفعه داد زد: «وای خیلی دیر شده!»
 میشی بدو بدو خودش را به مسابقه رساند. به موقع رسید، اما نمی‌توانست تند بدود. خسته شده بود. بالاخره مسابقه تمام شد. میشی خیلی ناراحت بود. تا به لانه برسد، یک کلمه هم با ماشی حرف نزد. با خودش فکر می‌کرد: «اگر زودتر و به موقع می‌خوابید...»



حالا باید برای مسابقه‌ی بعدی تا بهار صبر می‌کرد!





● احمد عربلو و فهیمه فتوره‌چی
● تصویرگر: نرگس جوشش

نمکدان



قرار بود دختر کوچولو نمکدان را پر کند.

مادر: دخترم دو ساعت طول کشیده. پس

چرا نمکدان را نمی‌آوری؟

دختر کوچولو: برای اینکه سوراخ‌هایش خیلی

تنگ هستند. به این راحتی پر نمی‌شود.

جوراب‌های عجیب

خانم مربی: دخترم چه جوراب‌های عجیبی

پوشیده‌ای؟ یک لنگه‌اش آبی و آن یکی

لنگه‌اش قرمز است.

دختر: خانم مربی! تازه یک جفت درست

مثل این هم در خانه دارم.



بابای پُرزور

اولی: «پدر من می‌تواند با یک حرکت دستش

یک کامیون بزرگ را نگه دارد!»

دومی: «چقدر عجیب! نکند پدرت قهرمان

قوی‌ترین مردان جهان است؟»

دومی: «نه. پدر من پلیس راهنمایی و رانندگی

است!»





● رویا صادقی

نقاشی چاپی

بعضی وقت‌ها لازم نیست نقاشی‌های ما موضوع خاصی داشته باشند! می‌توانیم با کمک رنگ‌ها و شکل‌های قشنگ یک نقاشی بکشیم.

اگر در خانه آبرنگ یا گواش دارید، دست به کار شوید:

ابتدا مقوّا را با آب و قلم‌مو خیس کنید.

تا مقوّا خشک نشده است، چند رنگ را روی آن پخش کنید.

اجازه بدهید رنگ‌های پخش‌شده کاملاً خشک شوند.



حالا با وسایلی که در اطرافتان هست مثل چنگال، در بطری شکل‌های متفاوتی روی مقوّا چاپ کنید.

در آخر هم با قلم‌مو، هر چه دوست دارید، به نقاشی‌تان اضافه کنید.

بچه‌ها نقاشی‌های خود را برای ما بفرستید.

کوثر غفاری، ۷ ساله از اصفهان



امیرمحمد مرادخانی، ۷ ساله از ماسال



محمدمتین اکبری، ۷ ساله از ماسال



درسا کریمی، ۷ ساله از اصفهان



فاطمه ایوبی، ۷ ساله از اصفهان



بردیا قاسمی، ۷ ساله از ماسال



عدس بازیگوش



• نیره امانی • تصویرگر: سام سلماسی

مواد و وسایل لازم

لیوان شیشه‌ای که تا نصفه از آب پر کرده‌اید،
جوش شیرین، سرکه، چندتایی عدس



۲. عدس‌ها را داخل لیوان بیندازید.
عدس‌ها پایین می‌روند.



۱. یک قاشق مرباخوری جوش شیرین
داخل لیوان آب بریزید و آن را هم بزنید.



۴. عدس‌ها شروع می‌کنند به بالا آمدن.
حباب‌های زیادی به عدس‌ها چسبیده‌اند.



۳. حالا سرکه را به لیوانتان اضافه کنید.

حباب‌ها، عدس‌ها را سبک می‌کنند و روی آب می‌آورند.
وقتی حباب‌ها می‌ترکند، عدس‌ها دوباره توی آب فرو می‌روند.



● مه‌ری ماهوتی
● تصویرگر: هدا حدادی

فندق

آقای فندق
در خانه‌ای تنگ
افتاده تنها

می‌گوید ای داد
بیرون بیاور
من را از اینجا



هندوانه

هندوانه، مادر است
قلقلی، شیرین، تپل

بچه‌هایش صد قلو
تک به تک خوابیده‌اند
در پتویی رنگ گل



با کویر مَرَنجَاب بیشتر آشنا شویم.

• روشنگر فتاحی

• تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

در کویر یا نمک‌زار حرارت خورشید خیلی زیاد است. کویر حیوانات و گیاهان مخصوصی دارد. در آنجا آب به‌سختی پیدا می‌شود و زمین آن از شن پوشیده شده است. کویر مَرَنجَاب در استان اصفهان و نزدیک شهر کاشان است.

کاروان‌سرای مرنجاب، در کویر مرنجاب برای استراحت مسافران ساخته شده است.

کویر مرنجاب گیاهانی مانند تاغ، درخت گز و گل‌هایی مانند گل جالیز دارد.

در کویر شتر، شغال، روباه، آفتاب‌پرست، انواع مار و مارمولک، کفتار و... زندگی می‌کنند. گاهی پرنده‌گانی مانند عقاب و شاهین بالای تپه‌های کویری پرواز می‌کنند.

